



خبرنامه

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

فبری سیاسی

دوره جدید، شماره ۵۱

۸ مهر ۱۳۸۲ - ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۳

مادر لباس ها را گرفت و گفت: ((هفت سال مرا از کرج به اوین کشانید و هر بار پرسیدم، دخترم کی آزاد می شود؟ گفتید: بزودی. حالا بی آنکه نشانی گورش را بدهید، تنها لباس هایش را تعویض می دهید! لباس های او را بر آستانه در خانه مان آورزان می کنم تا یادمان نرود شما با ما چه کردید!))

سخنی درباره مواضع اخیر اسماعیل خوئی و شب یادمان استکھلم

می داند، و پیوستن به جبهه ای که در مقابل این اندیشه او قرار داد و می خواهد با تکیه بر زد و بندهای امپریالیستی و دخالت مستقیم بیگانگان از قماش آمریکا در امور ایران قدرت را به کف آورد و نوع دیگری از استبداد و فرمانروایی را به مردم ایران تحمیل نماید، بسر می برد. بر مبنای همین گسست است که خوئی عزیز برای فائق آمدن بر تلاطمات درونی و تناقضاتی که دچارش شده، واژگان فارسی نظیر رفیق، برادر و خواهر را به یاری می طلبد و با تفسیر مجرد و حذف فیزیکی آنها از مرادوات و گفتمان اجتماعی می خواهد زمینه را برای انسجام یافته های تازه ذهنی اش که خود و دیگران را متقاعد کند و عقل هم بپذیرد آماده نماید.

بقیه صفحه ۲

دوست عزیز اسماعیل خوئی در مصاحبه با رادیو اینترنتی همصدا نظراتی را مطرح کرده که بنا به گفته خود ایشان تصمیم داشته بخشهایی از آن را در مراسم یادمانی که کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) به مناسبت ۱۵ همین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در استکھلم برگزار کرد، طرح کند. در این نوشته سعی بر این خواهد بود به برخی از جنبه های مصاحبه ایشان اشاراتی صورت گیرد، زیرا همانطور که خود وی هم در مصاحبه به آن اذعان دارد، در دوگانگی عمیق فکری میان گسست از گذشته اش بعنوان یک شاعر و اندیشمورز چپ که مارکسیسم را یگانه علم راهنمای نجات جامعه بشری از ظلم و ستم و نابرابری های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی.

سخنان زندانیان شرکت کننده در مراسم یادمان ۱۵هین سالگرد بخون خفتگان زندانی در استکھلم

بوجود آورده بود. در تمام سال های زندان، همچون پرنده هائی توی قفس هر لحظه منتظر تصمیم رژیم برای یک وحشیگری جدید بودیم. بعد از آنکه یکی از زندانیان مجاهد به بند برگشت و خبر اعدام همبندیهای مجاهدان را داد و به ناگهان رفتار پاسدارها تغییر کرد و صدای شعار علیه زندانیان در نیمه های شب در سراسر زندان شنیده شد، می توانم بگویم همه می مطمئن شده بودیم که بچه ها دارند اعدام می شوند. دوران سختی بود. ما می باید سنگهایمان را با خود می شکستیم و تکلیف خودمان را مشخص می کردیم. همه در فکر بودیم. خیلی ها به تنهایی قدم می زدند.

بقیه صفحه ۳

پروانه

با درود به همه عزیزانی که اینجا حضور دارند. ۱۵هین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ است. یاد همه این عزیزان گرامی باد! پروانه هستم. از سال ۶۰ تا سال ۶۹ در زندانهای اوین، قزلحصار و گوهردشت بودم. تابستان ۶۷، بعد از آنکه رژیم جمهوری اسلامی قطعنامه پایان جنگ را پذیرفت، ملاقاتها قطع شد، تلویزیون را از بند بردند، بیماری به بهداری برده نشد و ورود روزنامه به بند ممنوع شد، همان طوری که رفیقم نازیلی گفت، ما در بند زنان در بیخبری مطلق به سر می بردیم. زندانیان مجاهد را گروه گروه از بند بردند. بیخبری، احساس ناخوشایندی در همه می ما

حکم اعدام محمود اسماعیل زاده به حبس ابد تقلیل یافت

حکم اعدام محمود اسماعیل زاده مشهور به محمد شهرویرانی، به حبس ابد تقلیل یافت. محمود اسماعیل زاده بعد از آنکه حکم اعدامش به حبس کاهش یافت به زندان ارومیه منتقل شد.

شایان توجه است که کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) طی اطلاعیه ای که در تاریخ اول خرداد ۱۳۸۲ تحت عنوان "دادخواست بین المللی برای نجات جان سه زندانی سیاسی" منتشر کرد، حکم اعدام محمود اسماعیل زاده را به اطلاع عموم رساند و از آن به بعد برای نجات جان او بیک کمپین بین المللی دست زد.

در بخشی از این اطلاعیه آمده است: محمد اسماعیل زاده مشهور به محمد شهرویرانی، ۳۵ ساله، اهل مهاباد، در تاریخ ۱۳۷۵/۵/۱۷ در روستای قرمخان از توابع شهرویران مهاباد دستگیر و بعد از آنکه بشدت تحت شکنجه قرار گرفت، هاشم زاده، قاضی دادگاه شعبه یک دادگاه "انقلاب" اسلامی مهاباد را او طی حکم شماره ۱۸-۵۷۵۲-۳۱ به اتهام همکاری با حزب دمکرات کردستان ایران به اعدام محکوم کرد. محمد طی ارسال نامه ای به دیوان عالی رژیم، کمسیون اصل نود مجلس ارتجاع، قوه قضائیه و دادستان کل رژیم به حکم صادره از سوی هاشم زاده اعتراض کرده و خواستار لغو حکم اعدام خود شد. با این حال، شعبه ۲۱ دیوان عالی رژیم در تاریخ ۷۷/۱۲/۱۱ طی حکم شماره ۸۴/۱۰۲۱۷ حکم اعدام را بر اساس اتهاماتی که به او وارد کرده اند، نظیر عضویت در حزب دمکرات، فعالیت مسلحانه، جذب نیرو، شرکت در قتل سه تن از عوامل محلی رژیم و تحریک دو دستگاه بلدوزر اداره راه، مورد تأیید قرار می دهد و در تاریخ ۱۳۸۱/۱۰/۱۹ قطعیت حکم به او ابلاغ می گردد.

محمد اسماعیل زاده به هنگام دستگیری از ناحیه پای چپ مجروح شده بود و بعدها پای او را که بشدت بر اثر شکنجه عفونت کرده بود، از ناحیه ران قطع کردند. محمد دارای همسر و یک پسر ۷ ساله است

شورای عالی قضائی رژیم حکم اعدام یک زن جوان را تأیید کرد

شورای عالی قضائی رژیم طی بیانیه ای که مرداد ماه امسال انتشار داد، حکم اعدام افسانه نوروزی را تأیید کرد. افسانه نوروزی، ۳۲ ساله، در سال ۱۹۹۷ پس از کشتن رئیس اطلاعات نیروهای انتظامی در کیش، دستگیر شد. افسانه نوروزی در حالی که رئیس اطلاعات نیروی های انتظامی قصد تجاوز به او را داشته از خود دفاع کرده و موجب مرگ وی شد.

بقیه صفحه ۴

حکم سنگسار امینه لغو شد

وقتی امینه لاول دخترش واسیلا را به دنیا آورد، بیشتر از نه ماه از طلاق او و شوهر سابقش می گذشت و او هنوز ازدواج نکرده بود. به همین دلیل دادگاه شریعه نیجریه، او را بجرم زنا به سنگسار محکوم کرد. سازمانهای حقوق بشر به این حکم اعتراض کردند و در آمریکا یک میلیون و سیصد هزار نفر درخواست عفو او را امضا کردند... ۴

از هم اکنون باید در تدارک دادگاه سران جمهوری اسلامی به جرم بنایت علیه بشریت و عاملین شکنجه و اعدام و کشتار دهها هزار دکراندیش سیاسی و فرهنگی، مردم کوچه و فیابان مبتنی بر معیارهای ویژه یک جامعه انسانی بود که در فردای واژگونی رژیم، نقطع عطفی باشد برای دادخواهی و اجرای عدالت و مبارزه برای نفی زندان و شکنجه و اعدام و سرکوب در ایران.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

سخنی در باره مواضع ...

خوئی بعنوان یک اندیشه‌ورز ناچار است برای خارج شدن از بن بست فکری و عقب گرد نظری و سیاسی‌اش که به قول خود او سالها است در درونش به صورت نژادگرایی و ناسیونالیسم زبانه می‌کشد دلیل و برهان داشته باشد. این دلیل و برهان را خوئی می‌داند نمی‌تواند در لابلای تئوریهایی سیاسی عقل پذیر و متناسب با واقعیت‌ها بیابد و به این دلیل نیز تلاش می‌کند زبان مشترک را وجه معامله گسست خود از گذشته و پناه آوردن به آینده قرار دهد. در چنین اوضاع و احوالی، همان طور که خود در یکی از سخنرانی‌هایش در استکھلم به آن اذعان می‌کند، بعنوان یک ایرانی، خود را دچار شیذوفرنی دو شخصیتی می‌بیند که سعی می‌کند علل و عوامل آن را در کلام به حوزه منطق در زبان و فرهنگ تدبیر کند و "گناه" دو شخصیتی شدن‌اش را به جامعه و "فرهنگ" ایران گسترش دهد و بحساب حمله اعراب به ایران بگذارد.

خوئی، سه روز بعد از بیان این سخنان در مصاحبه‌ای با رادیو همصدا آنجا که می‌خواهد پاسخ سیاسی به تالامات ذهنی خود بدهد، علل خستگی و عقب گرد سیاسی خود را بحساب "بید عمل کردن"، فعالین چپ می‌گذارد و مکرر آنان را عناصر غیربالنده، غیظ‌فعال و آماتور که ابتکار عمل را از دست داده و دیگر چیزی برای اراء در عرصه سیاسی و اجتماعی ندارند و فعالیت‌های فرهنگی آنها محدود به برگزاری "شبهای ویژه" با برنامه‌های تکراری و خسته‌کننده شده، می‌نامد.

خوئی، با چنین احساس و درکی به شب یادمان استکھلم می‌آید و بر خلاف عرف و سنت چنین اجتماعاتی، بجای پرداختن به سخنانی متناسب با مراسم آن شب، یعنی داد سخن پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی، کاری که بعنوان پیش‌درآمدی بر شعرخوانی، خود او و همه شاعرانی کرده‌اند که سالها به این برنامه دعوت شده‌اند، به ترویج و تبلیغ نظرانی می‌پردازد که هیچ تناسبی با آن برنامه و آن شب ندارد و با استفاده از منطق تمثیل بحرانی را که خود بدان دچار آمده در میان جمعیت حاضر در مراسم می‌گستراند.

براستی خوئی عزیز، شما که شب‌های یادمان را خسته‌کننده و ملال آور می‌پنداری و آن را با انجمن خانه و مدرسه یکی می‌پنداری چرا دعوت به چنین مراسم‌هایی را می‌پذیری؟ شما که دو سال پیش هم در مراسم ۱۳ همدین سالگرد یادمان بخون خفتگان زندانهای رژیم که کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) در استکھلم برگزار کرد شرکت داشتی. چرا آن زمان، چه قبل و چه بعد از برنامه، ملال آور بودن برنامه‌ها را به عنوان یک فرهنگ ورز و اندیشه‌ورز حرفه‌ای، دلسوزانه با مجریان برنامه در میان نگذاشتی تا در جهت رفع ضعف‌ها و بهبود برنامه بکوشند؟ چرا این بار قبل از آمدن به استکھلم، بهبود کیفی برنامه‌ها را شرط قبول دعوت قرار ندادی؟ آیا فکر نمی‌کنی تالامات درونی که بویژه در ماه‌های اخیر بدان دچار آمده‌ای موجب بروز تناقضاتی در کلام و رفتار شما شده است که در استکھلم به اوج خود رسید؟ آیا شرط انصاف است شب یادمان استکھلم را که بیش از ۶۰۰ انسان علاقه‌مند را با حضور

در محل و از طریق شبکه جهانی اینترنت بخود جلب کرد، خسته‌کننده بنامی؟ آیا حضور این همه جمعیت در مراسم گواه آن نیست که آنها برنامه‌های شب‌های یادمان را آن طور که شما می‌پنداری، ملال آور نمی‌دانند؟!

از خوئی، از اندیشه‌ورز با تجربه و حرفه‌ای‌مان، انتظار میرفت در مقوله تحریف و شیوهای ناصحیحی که در میان اندیشه‌ورزان چپ مارسم است وارد نمی‌شد و برای توجیه دلایل رویکردش از چپ، چپ را مقصر قلمداد نمی‌کرد. مگر به اعتبار همین چپ نبوده که روشنفکران و شاعران اندیشمند کشور ما علیه ظالمان زمانه قیام کردند و در نوشته‌ها و اشعارشان به بیان درد و رنج توده‌ها و دادخواهی آنان پرداختند؟ این چپ مگر همان چپ نیست که طی ۲۴ سال گذشته و ده‌ها قبل از آنان بیشترین بار مبارزه علیه جراثمگان فاسد حاکم بر ایران را بدوش کشیده است؟!

چگونه است که خوئی تنها به فاصله ۲۴ ساعت، در یک مجلس به تجلیل از رضا شاه، این عنصر سرسپرده به بیگانگان و در مجلس دیگری به تقبیح چپ می‌پردازد؟! آیا چپ، که بی تردید از گذر مصائب زمانه و در جریان دست و پنجه نرم کردن با سختیهای مبارزه، دچار افت و خیزهایی بوده، باید این چنین نامهربانانه مورد بی مهری هم سنگران سابق خود قرار گیرد؟

خوئی، همان گونه که می‌گوید، خسته است. خسته از شرایط و دورانی است که برخلاف انتظار او بیش از اندازه طول کشیده است. یاس و نومیدی که اکنون بر خوئی غالب است، ریشه در تاریخ، شکسته‌ها و سختی‌های زمانه دارد. چنانچه به اشعار سروده شده در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا اواخر دهه ۴۰- که چپ توانست از زیر آواره‌های ستم‌شاهی قد علم کند نظری بیافکنیم، می‌بینیم که بیشتر آنها به یاس و نومیدی که نگارندگان آنها به آن دچار آمده بودند آغشته است.

۲۵ سال از انقلاب شکسته خورده بهمن ۵۷ می‌گذرد. شرایط بحسب وجود یک رژیم به غایت سرکوبگر و عنان گسیخته سرمایه‌داری در کشورمان سخت است. هر کسی بنا به منطق فکری و وضع اجتماعی خود برای رهایی از آن راهی جست و جو می‌کند. خوئی که به "مشکلات زمانه و تاریخ خود می‌اندیشد"، راه حل "همه باهم" را می‌دهد. اما آیا خوئی، که هم فرهنگ‌ورز است و هم اندیشه‌ورز، زمانی که در مصاحبه‌اش شعار "همه با هم" را سر می‌دهد و از وحدت عمل دو طیف کاملا نامتجانس و متخاصم اجتماعی، که یکی از نظام کهنه و پوسیده و روبه زوال طبقاتی دفاع می‌کند و دیگری خواهان برافتادن آن است و برای یک جامعه نوین و انسانی مبارزه می‌کند، به واقعیت‌های جان سخت جامعه بشری که به طبقات تقسیم شده فکر کرده است؟ آیا شاعر نازنین ما زمانی که چنین خواستی را در مصاحبه‌اش طرح می‌کند فکر کرده که در جامعه طبقاتی یک ملت آن طوری که ایشان برای آن مفهوم یکنست قائل است منافع یکسان ندارند و به طبقات با منافع و فرهنگ‌های گوناگون تقسیم شده و به همین دلیل هم نمی‌توانند حتا در مبارزه با قداره بندان حاکم هم منافع مشترک داشته

باشند؟!

با کدام تئوری و با کدام منطق، خوئی می‌خواهد سرسپردگان به آمریکا و حامیان دخالت نظامی و سیاسی بیگانگان در امور ایران را با مخالفان آن و حامیان ستمگران را با حامیان ستمدیدگان در یک ظرف سیاسی جای دهد؟!

خوئی، بر سر کدام منافع مشترک و کدام تجربه تاریخی، اصرار دارد طرفداران انقلاب که غم توده‌های مردم دارند می‌توانند با دستجات سلطنت طلب و راستگرای علیه انقلاب که غم حفظ نظام ضد مردمی حاکم را دارند وحدت عمل کنند. در مکتب ایوانی که به حکومت موروثی و گرفتن قدرت از بالا می‌اندیشند، ابتدائی‌ترین حق مردم برای تعیین سرنوشت و حکومت‌شان از آنان سلب شده و درست به همین دلیل نیز ضددمکراتیک است. آن گاه شما از من و امثال من می‌خواهی "دمکراسی" را در کنار آنها تمرین کنیم و فراموش کنیم که پهلوی چپان ۵۰ سال با کمک آمریکا آنچه حق بود از مردم گرفتند، آنچه جنایت بود در حق مردم روا داشتند، آنچه شکنجه بود کردند و آنان که می‌خواستند آزاد بگویند و آزاد بزیند را کشتند.

خوئی عزیز، مردم ایران هم چون من و شما از وضعیت کنونی خسته شده‌اند. اما آیا این بدان معنی است که چون خسته شده‌ایم راه درست مبارزه را رها کنیم و به توده‌های مردم بگوئیم ناچارند برای رهایی از دست قداربندان حاکم به ذلت دیگری تن دهند. مگر مردم تجربه تلخ همه با هم خمینی جلا را فراموش کرده‌اند؟! مگر مردم کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد را فراموش کرده‌اند؟! مگر مردم، عراق و جنایات آمریکا را که با نام دمکراسی انجام می‌گیرد و نقش دست نشاندگان داخلی آن را در این جنایات نمی‌بینند! نکند، شما هم فکر می‌کنی که آمریکا، آمریکای ۳۰ سال پیش نیست. آمریکای ویتنام، آمریکای عراق نیست؟! و ما را به بی اطلاعی و ناپیگیری اوضاع ایران و جهان متهم می‌کنی؟!

بعنوان آخرین کلام به خوئی عزیز تاکید دارم، همان گونه که در مصاحبه‌اش بدستی گفته "نه نه، اینها رفقای منند، اگر این خر بیافتد هیچ دارم"، در وضع و حال بهتری به بازنگری سخنان و مواضعی بپردازد که به گمان من هنوز جایی برای آنکه از این خر نیافتد باقی است.

گزارش شب یادمان...

شدن اوضاع جلوگیری نمودند. برنامه بعد از یک وقفه ۱۵ دقیقه‌ای با موسیقی زنده به کار خود ادامه داد. نادر، خواننده خوش آوای گروه گلپانگ، همراه با دو عضو موزیسین سوئدی این گروه به فارسی، بلوچی و سوئدی چند ترانه و آواز اجرا کردند که با استقبال گرم جمعیت مواجه شد.

در میانه برنامه، اسامی احزاب و سازمانها سیاسی و فرهنگی که برای شب یادمان ۱۵ همدین سالگرد قتل عام پیام داده بودند قرائت شد و آقای فرهاد شعبانی که در پالتاک حاضر بود به نمایندگی از حزب کمونیست ایران دقایقی در باب آن شب صحبت کرد.

در این برنامه بیش از ۴۰۰ نفر در سالن و ۲۰۰ نفر از طریق شبکه جهانی اینترنت که برای نخستین بار از پالتاک پخش گردید شرکت داشتند.

سخنان زندانیان ...

در تمام لحظاتی که رفقایمان را برای زدن حد (۱) نماز می‌بردند، با شروع هر وعده اذان، همان دردی را می‌کشیدیم که بچه‌ها زیر شکنجه می‌کشیدند. من جزو بچه‌های ملی‌کش بودم که حکم تمام شده بود. تاریخ انتقال‌مان به زندان گهردشت را بدرستی بخاطر نمی‌آورم. اما می‌دانم بعد از اعدام‌ها و حد خوردن‌ها، تعدادی از ما زندانیان ملی‌کش را به گهردشت انتقال دادند. همه فکر می‌کردیم ما را برای اعدام می‌برند. در تمام طول راه می‌باید سرمان را روی پایمان قرار می‌دادیم. رفتار پاسدارها بسیار خشن بود. در گهردشت دوباره ما را دادگاهی کردند. هیچ ارتباطی میان ما ممکن نبود. تنها می‌توانستیم از زیر چشم‌بند پاهای یکدیگر را برای آخرین بار دنبال کنیم. ما با آگاهی به اینکه اعدام می‌شویم به جمهوری اسلامی در جواب سئوال‌هایی که در "دادگاه" از ما می‌شد: ۱- مسلمان هستی؟ ۲- نماز می‌خوانی؟ ۳- مصاحبه و انزجار می‌دهی؟ نه گفتیم. ما اعدام نشدیم و به اوین برگشتیم اما به جمهوری اسلامی "نه گفتیم" و این زیبا بود.

در بخش دوم صحبت‌هایم قرار است از واقعه‌ای که در سال ۶۲ در زندان قزل‌حصار وقوع پیوست صحبت کنم، از دستگاه شکنجه‌ای بنام "تابوتها یا قیرها". بعد از اعدام‌های سال‌های ۶۰ و ۶۱ و قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، می‌توان گفت یکی از جنایات هولناکی که رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با زندانیان سیاسی زن انجام داد، ایجاد دستگاه شکنجه تابوت‌ها یا قیرها و نشاندن آنها در آن بود. بازنگری همه زاویا و ابعاد این دستگاه شکنجه که شاید در تاریخ شکنجه بی نظیر باشد، تنها با همت یک کار جمعی میسر خواهد بود و باید بعنوان یکی از غیرانسانی‌ترین و وحشیانه‌ترین اعمال شکنجه در تاریخ ثبت شود. می‌دانم که در مورد آن تابحال صحبت زیادی نشده است. این گویای این واقعیت است که برای برگشت به آن دوران به توان و انرژی زیادی نیاز است. تکرارش آسان نیست. امیدوارم عزیزان، من را یاری دهند به آن دوران برگردم تا بتوانم یک نمای واقعی از آنچه بر ما در آن تابوتها گذشت به شما بدهم. این را هم می‌دانم که شنیدن در مورد این وسیله شکنجه برای شما هم ناراحت کننده خواهد بود. ما قصد برانگیختن ترحم شما را نداریم. صحبت کردن و حضور ما در اینجا با این انگیزه است که هنوز رژیم سرمایه‌داری اسلامی، این رژیم وحشی هنوز روی کار است و زندانهایش مملو از زندانی است و نسل بعد از ما قربانی آن هستند. انگیزه ما از افشای این جنایت، قدمی است در راه ساختن جامعه‌ای که در آن زندان و شکنجه وجود نداشته باشد و به حرمت انسانی و آزادی‌های فردی و جمعی احترام گذاشته شود.

دوستان ما کار را راحت کرده‌اند و سه تابوت ساخته‌اند که شما عینی‌تر با این دستگاه شکنجه آشنا شوید و من هم نیازی به توضیح شکل‌گیری آن نداشته باشم. تابوتها به همین سادگی بود که می‌ببند. من از اوین به قزل‌حصار و مستقیم به تابوتها منتقل شدم. شب اول کمی چشم‌بند را بالا زدم و نگاهی دزدانه به سالن کردم. دو تخته چوب به اندازه یک قبر به موازات هم قرار

داشتند. در ابتدا وحشتی را که بعدها لحظه به لحظه سراپای وجودم را گرفت احساس نمی‌کردم. شب اول چشم‌بند و چادرم را در آوردم و خوابیدم. صبح با فریاد توابعها که پشت سرمان راه می‌رفتند از خواب پریدم. مدام فحش می‌دادند که فکر کردی اینجا هتل است. چرا چادر و چشم‌بندت را در آوردی؟ بعد از آنکه کناه کبیرهام را توابعها به حاج داود گزارش دادند و کتک مفصلی خوردم، یاد گرفتم باید با چادر و چشم‌بند در تابوتی که برایم ساخته بودند زندگی کنم. چشم‌بندی که به چشم داشتم بینی و گونه‌هایم را پوشانده بود. هیچ چیز نمی‌دیدم. به معنای واقعی چشم‌هایم را از دست داده بودم. از ساعت ۷ صبح تا ۱۰ شب بیدارباش بود و تمام طول این ساعت را باید در جانی به اندازه یک قبر بی هیچ تکانی، بی هیچ حرفی و بی آنکه جانی را ببینم می‌نشستم. درد تمام عضلات کمر، دستها و پاهایمان را گرفته بود. دست و پاهایم چنان خواب می‌رفت که گاهی از شدت درد دلم می‌خواست فریاد بزنم. اما فریاد را هم از من گرفته بودند. هیچ حرکتی ممکن نبود. کوچکترین حرکت که ما را صدائی بهانه‌ای بود برای حاج داود که ما را وحشیانه کتک بزند. آنقدر به جرم خوردن قاشق به بشقاب‌هایمان کتک خورده بودیم که ترجیح می‌دادیم غذا نخوریم. به هنگام خوردن غذا از ترس اینکه مبادا قاشق به بشقاب بخورد بدنم می‌لرزید. ۱۵ کیلو وزن کم کرده بودم. حنجره‌ام خشک شده بود. صدایم در نمی‌آمد. هفته‌ای یک بار حمام می‌رفتیم. در طول حمام تلاش می‌کردم صدائی از حنجره‌ام در آورم. اما انگار صدایم از ته چاه در می‌آمد. بسختی در لوله دوش حمام خودم را می‌دیدیم. از قیافه خودم وحشت کرده بودم. جسم‌مان در حال مردن بود. چشم‌هایم آنقدر به نور حساس شده بودند که در وقت دستشویی ترجیح می‌دادم به جای در آوردن چشم‌بند کمی آنرا بالا بزنم. همین الان که با رفقایم پشت پرده در تاریکی نشسته بودیم، وقتی پرده کنار رفت برای لحظه‌ای همان احساس تابوتها به من دست داد. حتماً این حالت یک بار در زندگی برای هر کدام از شما پیش آمده است. تصور کنید اگر این حالت چندین ماه متوالی به شما دست دهد چه عذابی خواهید کشید. تمام احساسات و غرایز انسانی‌مان به زنجیر کشیده شده بودند. تصور کنید به انسانی بگویند حق خوردن، خوابیدن، نشستن، حرف زدن، راه رفتن، تشنه شدن، تواله رفتن و... او با دیگران است. حاج داود تنها به شکنجه جسمی قانع نبود. دستگاه شکنجه او، شکنجه روحی هم می‌داد. این برای من دهشتناک‌تر از شکنجه‌های جسمی بود. شنیدن صدای قرآن به طور روزانه به مدت چند ساعت، گوشه‌ایمان را خسته و مغزمان را فرسوده کرده بود. در کنار همه اینها، شنیدن مصاحبه‌های دوستانی که طی دو سال زندان در کنارم بودند و شکنجه‌های بسیاری را تحمل کرده بودند و اکنون همچون دیوانگان چیزهایی را بخود و دیگران نسبت می‌دادند که واقعیت نداشت، آزار دهنده‌تر بود. آنها انگیزه سیاسی و چپ شدن خود را به روابط آزاد جنسی با پسرها و... مطرح می‌کردند. حاج داود به مصاحبه قانع نبود. از آنها بازجویی مجدد بعمل می‌آورد و اطلاعات می‌خواست.

بعضی از آنها حتی خانواده‌هایشان را به زندان کشاندند. حاج داود از آنها می‌خواست ریز به ریز در مورد بچه‌های بند تک نوسی کنند. آنها به معنای واقعی انسانیت خود را از دست داده بودند. در تمام مدتی که در تابوتها بودم فکر می‌کردم حاضرم بتدریج بمیرم ولی شبیه آنها نشوم. دوستان ما را از ما گرفته بودند. به تنهایی عادت کرده بودیم. یادم می‌آید بعد از برچیدن شدن تختها (تابوتها)، وقتی به قرنطینه رفتیم یک ساعتی چشم‌هایمان جانی را نمی‌دید. بعد از مدتی من و نازلی همدیگر را بغل کردیم و خوشحال بودیم سالم باقی مانده بودیم. قرنطینه دهشتناک‌تر از تابوتها بود. اکثرآ روان پریش شده بودند. در قرنطینه هیچ پاسداری نبود و هیچ تابوتی وجود نداشت اما اکثر بچه‌ها تنها غذا می‌خورند و تنها قدم می‌زدند و با هیچکس حرف نمی‌زدند. بچه‌هایی که در تمام طول زندان به رژیم "نه" گفته بودند اکنون شکسته و بیمار بودند. آنها همیشه تنها بودند. قیرها برچیده شد اما تاثیر آن همیشه در روح و جسم همه ما باقی خواهد بود. من از لحاظ جسمی تا آخر عمر نیاز به مداوا خواهم داشت. ۱۵۰ زن جوان قربانی دستگاه شکنجه تابوتها شدند. تعدادی از آنها سالها بعد بر اثر تنهایی دست بخودکشی زدند. "مهین بونی" یکی از آنان بود. زندانبانی چون مهین هرگز نتوانستند از قالب قیرها که حاجی داود برای مان ساخته بود بیرون بیایند و به همین دلیل نیز مرگ را برای خود آسان‌تر دیدند. ما دوستان خود را از دست دادیم و این با اعدام آنها هیچ فرقی نمی‌کند.

پانویس

(۱) حد در اسلام به معنی مجازات شلاق است. در جریان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، به زندانبانی که اعدام نشده بودند تکلیف کردند نماز بخوانند. بیشتر زندانیان بدان عمل نکردند و به همین دلیل نیز بابت هر وعده نماز تعدادی شلاق بر پا و پشت آنان زده شد. این عمل شنیع ماهه ادامه داشت.

گزارش شب پادمان...

ایشان بی‌اعتنا به اعتراض این جمع به صحبت‌های خود ادامه می‌دهد. چند نفر از میان جمعیت باقی‌مانده در سالن با اهانت از جمعی که در اعتراض به صحبت‌های آقای خوئی سالن را ترک می‌کرد خواستند در سالن بمانند و به صحبت‌های آقای خوئی گوش کنند. یکی از زندانیان زن که بشدت از صحبت‌های آقای خوئی و اهانت آن عده برافروخته شده بود، با صدای بلند فریاد زد: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر آمریکا"، "مرگ بر امپریالیسم"، "زنده باد سوسیالیسم". سالن متشنج شد. مجریان برنامه از آقای خوئی خواستند از صحبت‌هایی که حساسیت برانگیز است خودداری کند. آقای خوئی صحبت‌های خود را پایان داد و از سن پائین آمد. در میانه در خروجی سن و سالن یکی از مدعوین که دقایقی قبل در اعتراض به گفته‌های آقای خوئی سالن را ترک کرده بود با آقای خوئی به مجادله پرداخت و حاصل آن شد که میان ایشان، آقای خوئی و چند تن دیگر از شرکت‌کنندگان در مراسم درگیری لفظی پیش آمد. مسئولان برگزار کننده که سخت از این واقعه شوکه شده بودند، طرفین را به آرامش دعوت کرده و تا آنجا که برای ایشان ممکن بود از وخیم بقیه صفحه ۲

آدرسهای تماس با کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

AIPP in Exile
P.O.Box 786
St Marys 2760
N.S.W Australia

AIPP in Exile
P.O.Box 35662
A.B.Q.NM 87176-5662
U.S.A

AIPP in Exile
P.O.Box 95
123 22 Farsta
Sweden

AIPP in Exile
Postbus 14559
1001 LB Amsterdam
Holland

AIPP in Exile
Postfach 101520
50455 Koln
Germany

تلفن‌های تماس یا کانون

امور بین‌الملل 46 70 797 3808
امور پناهندگی 46 70 402 55 31
واحد سوئد 46 70 699 83 73
واحد استرالیا 61 2 962 31 924
واحد هلند 31 6 5491 7 385
واحد آلمان 49 174 582 3006
واحد آمریکا 1 505 688 15 03

فکس‌های کانون

46 8 605 2669
61 2 962 31 924
1 505 897 1666

پست الکترونیکی

aipp@kanoon-zendanian.org

صفحه اینترنت

www.kanoon-zendanian.org

کمک‌های مالی خود را به شماره

حساب پستی :

Postgiro: 647039-7 در سوئد

واریز و فیش بانکی را با کد مورد

نظر به یکی از آدرس‌های کانون

پست نمایند

Khabarnameh

The Newsletter of Association of Iranian Political Prisoners (in Exile)

گزارش شب یادمان استکهلم

شب یادمان استکهلم راس ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر روز شب ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۳، با خوش آمدگویی به شرکت کننده در مراسم و علاقه‌مندی که برنامه را از طریق پالتاک پیگیری کردند، اعلام برنامه و یک دقیقه کف زدن به احترام قتل‌عام شدگان تابستان ۶۷ و هزاران زندانی سیاسی دیگری که در سالهای قبل و بعد از آن در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند آغاز شد. سپس، ابراهیم سرود، زندانی، را با صدای دلنشین خود با همراهی پیانوی احمد اجرا کرد. در ادامه، پیام کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) به مناسبت ۱۵همین سالگرد قتل‌عام قرائت شد و گروه کر کانون با آوای گیرا و دلنشینی چند سرود و آواز را که زندانیان سیاسی به صورت جمعی و فردی در زندان زمزمه کرده و می‌خوانند، با عنوان آوازهای بند به اجراء در آورد.

در نوبت بعدی برنامه، پانل زندان با شرکت پروانه نازلی، پیوند، بهاره، حمید و احمد برگزار شد که هرکدام به بیان گوشه‌هایی از آنچه که بر آنها و یاران‌شان در دوره‌های مختلف اسارت‌شان در زندانهای اوین، قزل‌حصار، گوه‌رشدت، عادل‌آباد و رشت، در سالهای ۶۰ تا ۷۰ رفته بود پرداختند. آنها از اعدام‌های سالهای اولیه دهه ۶۰، از تابوتها و قیامت در زندان قزل‌حصار و از قتل‌عام تابستان ۶۷ گفتند و در پایان پانل، نازلی، بهاره و پروانه که هر کدام ۶ تا ۹ ماه از دوران اسارت خود را در دستگاه شکنجه تابوت‌ها (جعبه‌ها) سپری کرده بودند، دقایقی به همان گونه که بر آنها رفته بود در جعبه‌هایی که بازسازی شده بود با سر کردن چادر و زدن چشم بند نشستند و شرایط دهشتناک این جعبه‌ها را به نمایش گذاشتند. سخنان شرکت‌کنندگان در پانل و بویژه صحنه‌های بازسازی شده جعبه‌ها که با دکلمه شعری از احمد همراه بود که خود به همین مناسبت در زندان سرود بود و به ترسیم فضای جعبه‌ها اشاره دارد، جمعیت حاضر در سالن را آنچنان تحت تاثیر قرارداد که در لحظات پایانی پانل بپا خاستند و با کف زدنهای مداوم و تسلیم شاخه‌های گل به زندانیان شرکت‌کننده در پانل به تجلیل از آنها پرداختند.

در قسمت دوم برنامه، فیلم کامپیوتری عکس‌ها و طرح‌های جنایات جمهوری اسلامی ساخته کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) به نمایش در آمد و جمعی از زندانیان سیاسی مقیم وانکور که از طریق پالتاک شب یادمان استکهلم را دنبال می‌کردند، یک سرود اجرا کردند.

نوبت بعدی قسمت دوم برنامه به شعرخوانی اسماعیل حوئی، شاعر در تبعید اختصاص داشت. ایشان بعنوان پیش درآمدی بر شعرخوانی به بیان نظرات سیاسی خود پرداخت. سخنان ایشان حساسیت‌هایی در میان جمعیت بوجود آورد. عده‌ای از میان جمعیت در اعتراض به سخنان وی سالن را ترک کردند. آنها از آنروی به آقای حوئی اعتراض داشتند زیرا وی یکجانبه مراسمی را که برای گرامی‌داشت یاد بخون خفتگان تابستان ۶۷ برگزار شده بود به جلسه بحث سیاسی تبدیل کرده و به دیگران تکلیف می‌کرد از اعتقادات خود دست بکشند و ایسمهائی نظیر لنینیسم، مانویسم و... را کنار بگذارند. آنها که خود را در شرایط یک بحث یک جانبه می‌دیدند، از آقای حوئی می‌خواهند از بحث بپرهیزد و شعرخوانی کند. **بقیه صفحه ۳**

شورای عالی قضائی...

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) و چند سازمان حقوق بشر از جمله سازمان عفو بین‌الملل به این حکم اعتراض کردند و افکار عمومی را نسبت به خطری که جان افسانه را تهدید می‌کند آگاه ساختند. افسانه نوروزی در زندان بندرعباس نگهداری می‌شود که بخاطر شرایط ناهنجار معروف است. سازمان عفو بین‌الملل اخیرا در نشریه خبری این سازمان نسبت به اعدام قریب الوقوع افسانه نوروزی اظهار نگرانی کرده و از عموم خواسته است با ارسال نامه‌های اعتراضی برای مسئولان رژیم، بویژه خامنه‌ای، خواهان لغو حکم اعدام این زن جوان شوند.....

محاکمه دو تن از تروریستهای

جمهوری اسلامی

در دو دادگاه جداگانه در آلمان و انگلستان، دو تن از تروریست‌ها و عوامل اطلاعاتی رژیم تحت محاکمه قرار دارند. هادی سلیمان‌پور، سفیر پیشین رژیم در آرژانتین به اتهام دست داشتن در انفجار بمبی در مرکز فرهنگی یهودیان در بوئنوس آیرس در سال ۱۹۹۴ در دادگاه عالی انگلستان تحت محاکمه قرار دارد. قوه قضائیه آرژانتین با ارائه ۲۶۰۰ صفحه مدرک به دادگاه عالی انگلستان، خواهان استرداد هادی سلیمان‌پور شده است. هادی سلیمان‌پور که گفته می‌شود از شکنجه‌گران وزارت اطلاعات رژیم بوده، حدود دو ماه پیش دستگیر و در بازداشت بسر می‌برد. اما دادگاه رسیدگی کننده به درخواست استرداد وی، بعد از زد و بند میان دولت انگلستان و حکومت اسلامی ایران، روز جمعه ۱۹ سپتامبر، این تروریست جمهوری اسلامی را در برابر وثیقه ۷۰۰ هزار پوندی به طور موقت آزاد کرد. دادگاه به او اجازه داده که چند روز در هفته را در شهر لندن و در ساختمانی متعلق به سفارت رژیم بگذراند. پیشتر دادگاه به این شرط با آزادی او موافقت کرده بود که در شهر دورهام در شمال شرق انگلستان، محل زندگی خود بماند و هر روز خود را به پلیس معرفی کند.

ایرج صدری، ۶۴ ساله، "دیپلمات" سابق ایران در آلمان که گفته می‌شود با سازمان امنیت و اطلاعات رژیم شاه همکاری داشته، متهم است برای سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی جاسوسی می‌کرده و در باره فعالان سیاسی و سازمانهای مخالف رژیم اطلاعات جمع‌آوری می‌کرده است. در سومین دور رسیدگی به اتهامات صدری، چهار ایرانی که پیش از آنکه بازداشت شود با او در ارتباط بودند، برای تشریح رابطه خود با او در دادگاه حاضر شدند. سازمان امنیت داخلی آلمان سالها فعالیت صدری را تحت نظر داشته اما او تا همین اواخر به فعالیت‌های جاسوسی ادامه داده است. صدری به دو سال و نیم زندان محکوم شده است.

حکم سنگسار امینه....

دادگاه حکم سنگسار امینه را به درخواست دولت نیجریه برای کاهش فشار افکار عمومی لغو کرد.

از کمک‌های مالی‌تان متشکریم

سوئد، بدون کد ۶۰۰ کرون، خانواده‌های زندانیان سیاسی. فرخی ۱۰۰۰ کرون، خانواده‌های زندانیان سیاسی. مهری ۳۷۰ کرون. انگلستان، نینا ۳۵۰۰ کرون، خانواده زندانیان سیاسی.

بلژیک، خیر نامه ۲۵ اور و .